

هو العليم

فلسفه مصیبت‌ها و قطع تعلقات و علائق دنیوی

شرح حدیث عنوان بصری - انفاق و گذشت - جلسه

۹۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبا القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللّعة على أعدائهم
أجمعين

امام صادق عليه السّلام در خطاب به عنوان
می فرمایند: «وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ
هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا.»

اگر نظر شریف رفقا و دوستان باشد در جلسه
گذشته قرار شد راجع به دو مطلب صحبت شود؛ اوّل
اینکه حقیقت مصیبت چیست؟ و دوم اینکه فلسفه و
ضرورت آن چیست؟ و به طور کلی اصلاً مصیبت
برای چیست و به چه مقولاتی گفته می شود؟ و در
مرتبه ثانی، چه علّتی پشت پرده و در ماوراء این
مسئله وجود دارد؟ و چرا خدای متعال مصائبی را
برای بندگانش نازل می کند؟

راجع به مطلب اوّل قدری صحبت شد و عرض
شد که مصیبت عبارت است از امر غیر متوقّع که نفس

تمایلی به تحقق یا عدم تحقق آن شیء ندارد. البته مراتبی دارد؛ گاهی اوقات ممکن است امر ناگواری در آخرین مرتبه از ناملایمت و ناگواری برای بنده و انسانی پیش بیاید و گاهی از اوقات برحسب ظروف مختلفه و شرایط مختلف، مسئله به آن شدت نباشد.

برکات نهفته در مصائب

این امر ناگوار در ارتباط با افراد مختلف صور مختلفی به خود می گیرد؛ ممکن است یک مسئله برای یک شخص در یک مرتبه، ناگوار باشد و همان مسئله در مرتبه دیگر، کاملاً گوارا باشد، یعنی در شرایط مختلف تفاوت پیدا می کند. به طور کلی ناگواری مطلق یا گوارایی مطلق وجود ندارد زیرا ظروف مختلف است، شرایط مختلف است.

اگر دیوار منزلی خراب شود، صاحب منزل آن را امر بسیار ناگواری می شمرد؛ چون باید بنا بیاورد، کارگر بیاورد و مخارجی را صرف کند تا دوباره آن بنا را اصلاح کند. حالا اگر دیوار خراب شد و زیر آن گنجی پیدا شد، این امر ناگوار خیلی هم گوارا می شود و می گوید که ای کاش زودتر این دیوار خراب می شد و به این نعمت می رسیدیم. یا فرض

کنید که در یک مسئله ناگوار، شخصی ناراحتی پیدا می‌کند و تصوّر می‌کند آپاندیس یا طحال او عیب پیدا کرده است. بعد همین که او را تحت عمل قرار می‌دهند، یک مرتبه متوجّه ناراحتی خیلی ناگواری در درون او می‌شوند و ممکن است یک ناراحتی بدخیمی در آنجا پیدا شود. اتّفاقی این مورد خیلی زیاد است که اگر این قضیه پیدا نمی‌شد قطعاً آن بیماری برایش مشکل‌ساز می‌شد ولی در همان مراتب ابتدایی آن را قطع می‌کنند و این شخص می‌تواند سال‌ها به عمر خود ادامه دهد. بعد می‌گویند که چه خوب شد و این قضیه مقدّمه‌ای شد برای اینکه آن خطر از بین برود.

ما نظایر این مورد بسیار داریم که به‌طورکلی مسائل و مصائبی که برای انسان در طول زندگی پیش می‌آید، در ارتباط با انسان و موقعیت او چهره‌ها و ابعاد مختلفی دارد. و از آنجایی که بشر دارای سلايق و افکار و کردار مختلفی است، طبعاً این مسئله گوارا بودن و ناگوار بودن، خواهی‌نخواهی در زندگی روزمره افراد پیدا می‌شود. این یک مسئله ضروری است؛ یعنی ضرورت حیات و زیست و زندگی این

مطلب را اقتضا می کند.

اقتضاء دنیا، مصیبت و مضیقه برای مؤمن و غیرمؤمن

هیچ کس تابه حال عنوان نکرده است که در یک زندگی خوش و بدون هیچ گونه دردسر و بدون هیچ گونه مضیقه و مصیبتی حرکت کرده است. همه افراد در زندگی خود دارای نوساناتی هستند؛ چه افراد مؤمن و یا غیرمؤمن. یعنی جبر زندگی و زیست در این محیط و محیط اجتماعی با توجه به شرایطی که در جوانب انسان وجود دارد و او را در خود گرفته است، طبعاً اقتضای چنین مطلبی را خواهد کرد. این مسئله ناگوار بودن، مطلبی است که از او گریز و گزیری نیست و برای همه است و در این مسئله بین مؤمن و غیرمؤمن فرقی نمی کند. زندگی همین است؛ چه انسان در شرک به سر ببرد برای او خواهد آمد و یا در ایمان به سر ببرد برای او خواهد آمد.^۱

^۱. چون از جلسه قبل مدتی گذشته است و ما هم دچار فراموشی شدیم و نمی دانم در جلسه گذشته چه گفتیم، اگر بعضی از مطالب تکراری است رفقا عفو کنند.

نمی‌دانم این مطلب را گفتم یا نگفتم که یک اشتباهی وجود دارد - و من احساس می‌کنم هنوز برای خیلی افراد نسبت به این مسئله، آن تأمل و تحقیق و تصحیح کافی پیدا نشده است - و آن این است که افراد تصوّر می‌کنند تهیّو و حرکت و آمادگی و سیر در راه خداوند باید موجب از بین رفتن مصائب این‌چنینی و از بین رفتن ناگواری‌های این‌چنینی باشد درحالی‌که این یک خطای محض و غلط محض است. حالا ما مانند بعضی‌ها نمی‌گوییم که شاید این قضیّه سلوک موجب زیادی این مسائل بشود و فعلاً این مقدار را به رفقا تخفیف می‌دهیم، ولی در آتیه به این مسائل می‌پردازیم. بله، در این زمینه بعضی مطالب و مسائل هست که کم‌کم خدمت رفقا عرض می‌کنیم که یک وقت رفقا شوکه نشوند و بگویند: «ای داد بیداد! چه کاری کردیم؟!» به قول یکی از رفقا که به من می‌گفت: «آقا! حالا که تا اینجا آمدیم می‌شود استعفاء بدهیم!» ولی حالا به‌همین نحو عادی و به‌همین کیفیّت، مطلب را تبیین می‌کنیم.

راه الهی عبارت است از حرکت از مجاز به سمت حقیقت و از نفس به سمت توحید و از اعتبارات به سمت واقعیّات و از هوی' به سمت نور و روشنایی و بصیرت، و از جهل به سمت علم و از تعلّقات به سمت قطع تعلّقات و تمرکز و ترکّز در نقطه واحد که عبارت است از همان وجهه الهی و مقصد و مقصود قرار دادن حریم پروردگار و فنای در آن مقام امن و امان و کبریائیّت او؛ این عبارت است از سیر و سلوک. به عبارت دیگر مسئله سیر، حرکتی است همگام و همراه با زندگی برای قطع تعلّقات و ورود در آن مقام و کنار گذاشتن اعتبارات و رسیدن به حقیقت؛ به این می گویند سیر و سلوک.

و از آنجایی که انسان در همین اجتماع زندگی می کند و با همین مردم به سر می برد قطعاً چه از نقطه نظر اجتماعی و چه از نقطه نظر فردی، بالأخره تحت تأثیر علل و عوامل طبیعی و جریانات اجتماعی دارای تأثیرات و تأثُّرات قرار می گیرد و همان علل و عوامل بر وجود انسان و بر افکار انسان مؤثر واقع می شوند. و همین نوساناتی که در زندگی عادی در

برای افراد پیدا می‌شود، به همین وضع برای سَلاک پیدا می‌شود و برای سالک هم همین وضع است. او هم گاهی اوقات دارای مرض می‌شود، گاهی اوقات دارای سلامت می‌شود، گاهی اوقات دارای ضیق می‌شود، گاهی اوقات دارای گشایش و فراخی می‌شود، گاهی اوقات مسائل و جوانب و فشارهای روحی بر او وارد می‌شود و گاهی اوقات رفع آنها می‌شود. علی‌کُلِّ حال این مسئله به همین کیفیت هست.

بیماری و فشار شدید اقتصادی مرحوم انصاری و عدم اطلاع مرتبطین

مرحوم آقای انصاری - رضوان الله تعالی علیه -
داری ناراحتی قلبی بودند و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم برای این قضیه خیلی تلاش می‌کردند و برای ایشان چند مرتبه از طهران پزشکان متخصص قلب بردند. ایشان از ناراحتی قلبی خیلی رنج می‌بردند و از آن طرف از نقطه نظر اقتصادی و مادی هم مدّتی دارای تضییقات و فشارهایی بودند. و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که کسی از این قضیه اطلاع نداشت.

یک روز مسئله عجیبی را فرمودند:

من یک روز در منزل ایشان بودم و دیدم که فردی در زد و رفتم در را باز کردم. دیدم شخصی آمده است و می گوید: «اینجا منزل آقای انصاری است؟» گفتم: بله. آن شخص آمد و داخل منزل شد و من دیگر متوجه نشدم که قضیه چیست. ولی دیدم با ایشان صحبت می کنند.

این مطالبی که خدمتتان عرض می کنم برای این مسئله است که ما یک قدری بهتر و با تأمل بیشتری به این مسائل پردازیم و همه مسائل و جریانات مختلف را در راستای نزول تقدیر و مشیت الهی بدانیم و یک وقت قضایا ما را فریب ندهد و گول نزنند و در بعضی از موقعیت هایی که قرار گرفتیم مطلب را فراموش نکنیم که چنین مطالبی برای آنها هم اتفاق افتاده است.

ایشان می گفتند:

من دیدم از داخل منزل سروصدا می آید و صحبت است و ظاهراً یک بگومگو و بحثی هست. بعد دیدم که آن شخص یک قدری صدایش را بالاتر برد و من متوجه شدم که این آقا سمسار است و مرحوم آقای انصاری

می‌خواهند فرش‌های منزل خودشان را بفروشند. این سمسار می‌خواهد قیمت را پایین قرار بدهد و مسئله را به ثمن بخشی تمام کند و ایشان مثلاً می‌گویند که نه، این قیمتش بالاتر از این است. (و جایز هم نیست و درست هم نیست. ایشان می‌گفتند:) من خیلی متأثر شدم!! درحالی که بسیاری از افراد در آن موقع تصوّرشان بر این بود که ایشان از طُرق غیرعادی امرار معاش می‌کنند. و با تعبیراتی که تعبیرات زنده‌ای است - و بنده هم نمی‌گویم - می‌گفتند که مثلاً از قوای باطنی خودشان دخل و تصرفاتی دارند و به این طریق امرار معاش می‌کنند. افراد هم از این طرف و آن طرف می‌آمدند؛ از شیراز و نجف و طهران و اصفهان، و سه‌چهار روز در منزل ایشان می‌ماندند و به‌طورکلی منزل ایشان دائماً محل رفت‌وآمد برای دوستان بود.

ایشان می‌گفتند:

من اطلاع دارم و اینها خبر ندارند که آقای انصاری برای تهیّه مایحتاج همین افراد است که فرش منزلش را می‌فروشد! (بعد ایشان گفتند:) شب به مسجد جامع همدان آمدم و مرحوم آقای انصاری - رضوان الله تعالی علیه - نماز می‌خواندند. (تابستان بود و هوا گرم بود و ظاهراً

روی پشت بام مسجد نماز می خواندند.) بعد از نماز، یک مرتبه این فکر در من پیدا شد که الآن می روم طهران و از دوستانی که در طهران هستند مبلغی را جمع کنیم و نگذاریم که کار به اینجا برسد. همین که نماز تمام شد ایشان رویشان را به طرف من کردند و فرمودند: «آقا سید محمد حسین، مبادا از این کارها بکنی!» و راه ما را هم بستند.

مسئله به این وضعیت بوده و این برای همه است. مرحوم آقای انصاری اواخر عمر دچار ناراحتی و بیماری هایی شده و بستری بودند. رفقا برای بهبودی و ادامه حیات ایشان دائماً نذر می کردند و گوسفند می کشتند. یک روز ایشان به همین رفقا و دوستانشان رو کردند و فرمودند:

چرا شما مرتّب نذر می کنید؟! بالأخره که ما باید برویم. مگر این دنیا غیر از این دردسر برای ما چه دارد که شما دائماً می خواهید ما را در این دنیا نگه دارید؟! این دنیا همین است دیگر، همه اش مرض و گرفتاری و تنگی است.

ایشان هم مشکلاتی داشتند. حالا این مسائل یک طرف، ولی مشکلاتی داشتند که لایقال است و قابل گفتن نیست! که آنها دیگر برای خودش یک جریانی

دارد و غیر از این مسائل اقتصادی و مادی است.

ایشان می‌فرمودند:

این دنیا غیر از این دردها چه حاصلی برای ما دارد؟! بله، من غیر از انس و الفت با این رفقا و دوستان، دیگر هیچ موجبی برای بودن در این دنیا نمی‌بینم. قلبمان که درد می‌کند (و اواخر عمر هم سخته مغزی کرده بودند) اوضاع ما هم که این‌طور است. و علی‌کلّ حال دیگری هم که بوده است و آنها را هم می‌بینید. دیگر برای چه آدم در این دنیا بماند؟! لا اقلّ برود آن طرف. اینها مطالبی است، یعنی علی‌کلّ حال مسئله این‌طور نیست که تصوّر شود شخصی که می‌خواهد در این راه قدم بردارد با آمدن در اینجا تمام مشکلات برطرف می‌شود، بلکه آن جریان تقدیر و مشیّت الهی کار خود را برای گذران یک عبد خواهد کرد؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه مشرک باشیم و چه مؤمن، چه سالک باشیم و یا غیر سالک، این جریان طیّ خواهد شد.

گرچه آیه قرآن راجع به مشرکین است که ما به اینها مهلت می‌دهیم تا گناه کنند،^۱ اما به‌طور کلی این

^۱. البته این بحث را بعداً در فلسفه مصیبت عرض خواهم کرد.

قضیه برای همه افراد است و خدای متعال در پرونده افراد نسبت به نوساناتی که برای اشخاص پیدا می‌شود، برای هرکس تقدیر خاص خود را کرده است. این مسئله‌ای است و انسان باید با آن تقدیر و مشیت الهی حرکت کند. نوسانات در زندگی، چه نسبت به مسائل روحی و چه نسبت به مسائل مادی و چه نسبت به مسائل رحیمی و به‌طور کلی مسائل شأنی و شئونی، برای همه افراد هست و چه‌بسا اینکه برای بعضی‌ها - همان‌طور که وعده دادیم که بعداً اشاره‌ای می‌شود - [مشکلات سخت‌تر و بالاتری باشد] و من به اجمال یک مطلب را عرض کنم.

پاسخ مرحوم انصاری به حاج آقا معین بنا بر درخواست دعا برای حل مشکلات

خدا پدر بزرگ ما، مرحوم حاج آقا معین را رحمت کند. ایشان برای ما نقل می‌کردند که یک روز پیش مرحوم آقای انصاری بودیم و راجع به اینکه بالأخره برای ما مشکلاتی پیش آمده و دعا بفرمایید که این مشکلات حل بشود و این مسائل کنار برود صحبت شد. مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: «یعنی شما به این مقدار هم راضی نیستید که تحمل

این مطالب را بکنید!» بعد آقای انصاری قضیه‌ای از خودشان نقل کردند و فرمودند که آقای حاج آقا معین، یک قضیه برای من اتفاق افتاده است و من برای شما می‌گویم. حاج آقا معین گفتند که ایشان وقتی آن قضیه را برای من تعریف کردند من سرم را پایین انداختم و دیگر صدایم در نیامد. گفتند: «آقای حاج آقا معین! اگر شما بودی این مسئله را تحمل می‌کردی؟» گفتم: نه، من تحمل نمی‌کردم.

راه خدا، عبارت است از قطع تعلقات و علائق

مطلب همین است و راه همین است؛ راه عبارت از قطع تعلقات است، راه عبارت از قطع علائق است، راه عبارت از ترک حیثیات و شؤونی است که انسان را به دنیا متمایل می‌کند و جنبه ابتعاد و دوری انسان را نسبت به پروردگار تقویت می‌کند؛ مسئله همین است. ما در این دنیا با حیثیات خودمان، با شؤون خودمان، با بیا و بروهای خودمان و با ارتباطات خودمان ارتباط داریم. حالا اگر بخواهد این ارتباطات قطع بشود و شکل دیگری به خود بگیرد یا بعضی مسائل پیدا شود، طبعاً برای انسان ناگوار خواهد شد.

إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد این مطلب را برای رفقا و دوستان روشن خواهیم کرد که اگر این قضیه برای انسان روشن شود، خود انسان نسبت به پذیرش این مطالب استقبال خواهد کرد. اصلاً به دنبال می‌گردد و اگر یک یا چند روز این قضایا نباشد، به دنبال می‌گردد. اینها مسائلی است که خدای متعال برای افراد بر طبق ظروف و استعدادشان خواهند فرستاد.

گلایهٔ مرحوم آقای حداد از عدم درخواست قطع تعلقات توسط مرتبطين

مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله تعالى عليه -

می‌فرمودند که اینها سراغ ما می‌آیند؛ عبارت ایشان این بود:

به جای اینکه ما کاری انجام بدهیم که آن جنبه‌های تعلّقی اینها کم شود، اینها می‌آیند و می‌خواهند آن تعلّقات را ابقاء کنند و نگه‌دارند. می‌گویند که آقا دعا بفرمایید که فلان قضیه درست انجام شود. یا مثلاً دعا کنید که داماد خوبی برای ما پیدا شود، دامادی که باعث اذیت ما نباشد. آقا دعا بفرمایید فلان جای زندگی ما که لنگ است درست شود. آقا از طرف دولت آمده‌اند مالیات بگیرند مثلاً دعایی بخوانیم و

کاری بکنیم که اینها مسئله را نسیّا منسیّا و
فراموش کنند. آقا فلان جا این طور است، آقا
فلان جا این طور است!

ایشان می فرمودند که کسی در اینجا نیامده و
بگوید که یک کاری بکنید که این تعلّقات قطع بشود،
این تعلّقات بریده بشود و این اعتباریّات جایش را
عوض کند. و با صحبت هم درست نخواهد شد.
یعنی اگر بنده الآن هزار ساعت برای شما صحبت
کنم ممکن است تا حدودی این مسئله مورد توجّه
قرار بگیرد اما تا برای خود انسان پیش نیاید و انسان
در جهات مختلف از ابتلاّات قرار نگیرد آنچه را که
باید ادراک کند ادراک نخواهد کرد.

کی کند دانستن سرکنگبین *** دفع صفرا ای نگار

نازنین^۱

مصائب، منشأ برکات پنهان

دانستن فایده ندارد. بارها این مطلب را عرض
کردم که خود حقیر در زمان مرحوم آقا مباحثاتی بر
سر این مطلب با ایشان داشتیم که تا آخر عمر هم این
مباحثات ادامه داشت و هر از چند گاهی خود ایشان

^۱. مثنوی طاق‌دیس، ملا احمد نراقی، بخش ۱۶۰.

شروع می کردند و این مسئله را مطرح می کردند و ما می دیدیم فایده‌ای ندارد. زمانی که آقا شروع می کردند می گفتیم: آقا نتیجه بحث همان است که در جلسه قبل بود! ایشان می خندیدند و باز هم ادامه می دادیم. در بعضی از مباحث توحیدی که تا دو ساعت هم طول می کشید و فایده‌ای نداشت. یعنی نه اینکه فایده نداشت و این اشتباه از من است، قطعاً فایده داشته است؛ یعنی حالا ما آن موقع احساس می کردیم که مطلب باز به همان نتیجه بحث قبلی منتهی می شود.

به عقیده حقیر، شاید این مطلب بدون درگذشت ایشان و بدون از دنیا رفتن ایشان و مطالبی که بعداً پیش آمد، تابه حال برای بنده روشن نمی شد! یعنی این مسئله و این مسائل با صحبت و حرف درست نمی شود و این یک مطلبی است. یعنی اینها همه برکاتی است که انسان در یک ظواهر ناگوار می تواند به دست بیاورد که چطور ممکن است قضیه‌ای، ظاهری نامناسب و مصیبت بار داشته باشد ولی آن خیری که در درون آن است به اندازه‌ای بزرگ است

که انسان آمادگی دارد صدها برابر او را تحمل کند. اگر بداند که در پشت این مسئله چه مطلبی هست دیگر آن وقت این قضیه همان قضیه خراب شدن آن دیوار و پیدا شدن گنج خواهد شد. اما خدا آن گنج را نشان نمی دهد و آدم را دائماً به این جِلز و وَلِز^۱ می اندازد. دائماً بالا و پایین می شود و مرتّب بالا می پرد و می گوید: «فلان شد! این طور شد!» اما بدان که زیر آن خوب است و خیلی زیر آن بد نیست! می گوید: «نه، ما که چیزی نمی فهمیم؛ نه، ما که چیزی ادراک نمی کنیم.» همین که این مطلب را می گوید، حکایت از او می کند، حکایت از آن گنج می کند، حکایت از آن حالتی می کند که این تغییر دارد در او پیدا می شود. این حالت دگردیسی دارد در درون او پیدا می شود. منتها الآن این مطلب به این صورت و به این ظهور جلوه می کند. این مطلب، مطلب مهمّی است.

بنابراین مسئله مصیبت عبارت است از آن مسئله ناگواری که برای انسان در یک موقعیت به وجود

^۱. فرهنگ دهخدا: آواز سرخ شدن گوشت و امثال آن بر آتش یا تابه. ناله و زاری و التماس از کسی که حق با اوست.

می‌آید که ممکن است همین قضیه در موقعیت دیگر برای افراد دیگر این‌طور نباشد. شخصی از دنیا می‌رود و یک عدّه خوشحال می‌شوند و یک عدّه متألّم و ناراحت می‌شوند و گریه می‌کنند و عزا می‌گیرند. قضیه‌ای اتّفاق می‌افتد مثلاً حریقِ اتّفاق می‌افتد و یک عدّه خوشحال می‌شوند و یک عدّه ناراحت می‌شوند. فرض کنید آن کسانی که متضرّر می‌شوند ناراحت می‌شوند و آن کسانی که بعداً به منفعی می‌رسند خوشحال می‌شوند. یا در زلزله‌ای که اتّفاق می‌افتد همین‌طور است. تمام مسائل به‌عنوان یک مصیبت مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چون نظام یک نظام اجتماعی و هماهنگ است.

یک وقت یکی از بستگان ما در مشهد به رحمت خدا رفته بود و ما وقتی که به آن قبرستان رفتیم، خودم وارد آن مغسل^۱ شدم. چون از من خواسته بودند که در آنجا حضور داشته باشم و نظارت کنم. اتّفاقی جنازه‌های بسیاری هم آورده بودند و خیلی هم

۱. مَغْسِل یا مَغْسَل: محل غسل دادن میت. (محقق)

شلوغ بود. افرادی که متصدّی شستن بودند خیلی سرشان گرم بود و به اصطلاح بازارشان خیلی گرفته بود. و آنها متوجّه نبودند که من در کنار و گوشه‌ای ایستاده‌ام و حرفشان را می‌شنوم. من دیدم آن دو نفر بندگان خدایی که داشتند جنازه را غسل می‌دادند یکی به دیگری با شعف عجیبی و خیلی سرحال می‌گوید: «عجله کن که امروز کار سگّه است! چرا نمی‌جنبی؟!» حالا یک عدّه دارند شیون می‌کنند و تو سرشان می‌زنند که پدرشان یا برادرشان و یا شوهرشان از دنیا رفته است و این به او می‌گوید: «کار سگّه است عجله کن و از دست نده.»

دنیا همین است. این مصیبت برای این شخص مصیبت است ولی برای او جشن است، برای او شادی است. در همه جا همین است، یعنی ما همه همین هستیم. هر کسی مطابق با وضعیتی که دارد تا وقتی که نظر، نظر کثرتی باشد همین است. دقّت کنید! تا وقتی که نظر به مادّه و کثرت باشد و به علل و اسباب مادّی باشد برای یکی اَلَم و ناراحتی و ناگواری است و همین قضیه برای یکی موجب شادمانی و فرح و انبساط خاطر خواهد بود؛ این یک

مسئله روشنی است.

حالا اگر بخواهیم مثال بزنیم دیگر همه رفقا می‌دانند که مطلب از چه قرار است و نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست. از منِ گوینده گرفته تا تمام افراد و رفقای شنونده و سایر افراد، همه ما این مسائل را ادراک کردیم و ادراک و لمس می‌کنیم. این مسئله و جنبه کلی قضیه در ارتباط با نظر به کثرت و نظر به دنیاست و این می‌شود مصیبت. بنابراین مصیبت مسئله‌ای است که در نظام اجتماعی و حیات انسان، گریزی از آن نیست؛ چه مشرک باشد چه مؤمن، چه سالک باشد و یا غیر سالک. این یک مطلب.

اما اینکه چرا خدای متعال برای انسان این مصیبت را می‌آورد و فلسفه این مطلب چیست، این را نمی‌خواهم عرض کنم که برای چیست؛ بلکه آن هدفی که به دنبال این مطلب است چیست؟ و چه چیزی باعث می‌شود که انسان آن هدف را فراموش کند و آن مقصد را از یاد ببرد؟ چون ممکن است انسان مسائل را فراموش کند و بر اساس دیدگاهی

که دارد مسائل را ارزیابی کند. چیزی را که مصیبت نیست مصیبت بپندارد و چیزی را که مصیبت است، مصیبت آن را فراموش کند.

بیان شخصیت شهید اول و شهید ثانی و نحوه شهادت شهید اول

مرحوم شهید اوّل از بزرگان از فقهاء است و مردی است که از علماء بسیار راستین و مورد توجّه همه علماء بوده است؛ هم شهید اوّل و هم شهید ثانی - رحمة الله علیهما - این طور بودند. البته شهید اوّل در مسائل علمی و فقهی از شهید ثانی قوی تر بوده است ولی شهید ثانی نسبت به مسائل عرفانی دارای مقاماتی بوده و این از عباراتشان پیداست و هردو هم شهید شدند. در زمان حکومت عثمانی و سلاطین عثمانی همین خدانشناس های قضات متعصب اهل تسنّن، هر دوی اینها را به جرم تشیّع شهید کردند.

راجع به شهید اوّل داریم آن شخصی که واسطه برای بردن ایشان بوده، مرحوم شهید را به قتل می رساند. با اینکه گفته بودند که او را به دربار بیاورید ولی آن قضات شام، شخص واسطه را تطمیع کرده و به پول خریده بودند. چون می ترسیدند که اگر مرحوم شهید اوّل به دربار برسد تغییر و تحولاتی

ایجاد کند و سلطان عثمانی او را اعدام نکند. به خاطر این مسئله، شخص واسطه را تطمیع کردند و گفتند که در بین راه او را به قتل برسان و سر او را برای سلطان عثمانی ببر. و این نانجیب هم قبل از اینکه به استانبول که مقرّ سلاطین عثمانی بود برسند در کنار دریا مرحوم شهید اوّل را به شهادت می‌رساند. همه اهالی آن قریه می‌بینند که نیمه‌های شب از کنار دریا نوری به آسمان تلالؤ می‌کند. افراد به آنجا می‌آیند و نگاه می‌کنند و می‌بینند که یک بدن در اینجا افتاده است و از این مسئله مطّلع می‌شوند و در همان‌جا بدن مرحوم شهید اوّل را به خاک می‌سپارند و الآن محلّ زیارتگاه است. شهید اوّل هم چنین مردی بوده است. البته وقتی که این شخص واسطه به دربار می‌رود سلطان عثمانی می‌گوید: «من که سر او را نخواسته بودم بلکه خود او را خواستم»، و واسطه را اعدام می‌کند و به قتل می‌رساند. و این هم سزای خیانتی بود که انجام شد.^۱

^۱. روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۱، با قدری اختلاف.

من این مطلب را بارها از مرحوم آقا - رضوان الله
تعالی علیه - شنیدم و خودم در جایی ندیدم و از
ایشان نقل می‌کنم که ایشان می‌فرمودند که مرحوم
شهید اوّل شب‌ها که برای نماز شب بلند می‌شد خیلی
حال مناجات و حال بسیار خوبی داشت و بیداری
مرحوم شهید اوّل ساعت‌ها طول می‌کشید. یک شب
خوابش می‌برد و در خواب می‌بیند که خدا به او
حورالعینی داده و بساط و قصر و بهشتی است و یک
حورالعین آمده و در کنار او نشسته و به خوبی
مشغول صحبت هستند. این قضیه باعث می‌شود که
خواب او را فرا بگیرد و نماز شبِ آن شب فوت
بشود. وقتی که بلند می‌شود، می‌بیند اذان صبح و
طلوع فجر است. عبارت مرحوم آقا این بود:

آن قدر این قضیه بر او ناگوار آمد که همان‌جا
حال او تغییر کرده و مشغول گریه شده و به خدا
شکایت کرده که من چه کردم که تو در یک چنین
شبی باید فیض نماز شب را از من بگیری و به
مصاحبت با حورالعین پردازم؟!!

و مصیبت‌نامه‌ای دارد:

عَظُمَتْ مُصِيبَةُ عَبْدِكَ الْمَسْكِينِ *** فِي نَوْمِهِ عَنْ مَهْرٍ

حُورُ الْعَيْنِ

«چقدر این مصیبت بندهٔ مسکین تو عظیم است
که تو خواب و مصاحبت با حورالعین را برای او، بر
قرب و انس با خودت ترجیح دادی (و عوض کردی
و آن انس با خود را از او گرفتی).»

الاولیاءُ تَمَتَّعُوا بِكَ فِي الدُّجَى *** بَتَهَجُّدٍ وَتَخَشُّعٍ وَ

هَنِينٍ^۱

فَطَرَدْتَنِي عَنْ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهُمْ *** أَتَرَى لِعَظَمِ

جَرَائِمِي سَبَقُونِي؟^۲

«تو مرا از کوبیدن باب تو و در خودت محروم
کردی.»

واقعاً عجیب است! ببینید، یک شخص عارف و
شخصی که ناسک است و می‌خواهد به خدا تقرّب
پیدا کند مصیبت را در چه می‌بیند؟ حالا اگر ما
هم‌چنین خوابی دیده باشیم تا سه سال دیگر هم
فراموش نمی‌کنیم و دائماً باز به دنبال بقیّه‌اش

^۱ . «اولیای خدا در تاریکی‌های شب با تهجد و خشوع و ناله و زاری از تو
بهره‌ها برده‌اند.» (محقق)

^۲ . موسوعة الشهيد الاول، ج ۱۹، ص ۳۳۶.

می‌گردیم! ولی او مصیبت‌نامه می‌نویسد و انشاء
می‌کند:

فَطَرَدْتَنِي عَنْ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهُمْ *** ...

«تو مرا از زدن باب خودت محروم کردی و آنها
را راه دادی.»

... *** أَتَرَى لِعَظَمِ جَرَائِمِي سَبْقُونِي؟

«آیا این‌طور بوده که به‌خاطر جرائمی که من
مرتکب شدم آنها آمدند و از من سبقت گرفتند
و مسئله از این قرار بوده است؟»

این مسئله مصیبت، مسئله‌ای است که در
دیدگاه‌ها متفاوت است. حالا چرا این مسئله پیش
می‌آید؟ نظام عالم، نظامی است که بر اساس جریانی
که خدای متعال تقدیر کرده است پیش می‌رود.
خواهی نخواهی این دگرگونی‌ها در این نظام وجود
دارد، این مسئله است. اگر انسان متوجّه این قضیه
باشد، آن مسائلی را که برای او پیش می‌آید در راه
تصحیح افکار و تصحیح عمل خود به‌کار می‌گیرد و
اگر متوجّه نباشد به راه دیگری می‌رود.

حکمت مصائب، تکامل انسان و قطع تعلقات حتی برای مشرکین

این مسائل و مصائبی که برای انسان است در

راستای تکاملی انسان قرار دارند؛ چه برای مشرک و چه برای مؤمن. از آنجایی که هدف از خلقت انسان تکامل اوست تقدیر و مشیت پروردگار بر این است که این قضایا و مسائل را در راستای قطع تعلقات و قطع علائق برای او پیش بیاورد؛ برای کسانی که بتوانند استفاده کنند، حتّی برای مشرک پیش می‌آورد. حتّی مشرکین و حتّی مخالفین در طول زندگی خود به مواردی از تنبّهات و تذکّرات و ناگواری‌هایی برخورد می‌کنند که این ناگواری‌ها بتواند آنها را به راه بیاورد و بتواند موضع آنها را تغییر دهد. این مطالب برای آنها هم هست.

در آیه شریفه قرآن داریم:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ
الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ﴾^۱.

«این مردم عادی فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند، (فقط علل و ارتباطات عادی و ظاهری را می‌دانند) ولی از آخرت و آنچه که در پس این پرده است غفلت دارند.»

^۱. سوره روم (۳۰)، آیه ۷.

یعنی از پشت پرده و آنچه که می‌گذرد و آنچه که این قضیه برای تحقق آن مسئله است، غفلت می‌کند و اگر بدانند غفلت نمی‌کنند.

سنگین تر شدن بار گناه کار با ماندن در دنیا

یک وقت فردی بود از بستگان ما که کارهای او در دنیا صحیح نبود. کارهای خلاف انجام می‌داد و عده بسیاری مشمول کارهای خلاف او و متألم از اعمال زشت و قبیح او بودند. شاید کمتر کسی بود که اسم او را به نیکی ببرد و کمتر شخصی بود که از او به خوبی و خوشی یاد کند. این فرد در قضیه‌ای فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود. من یادم است وقتی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - داشتند به مادر او تسلیت می‌گفتند بنده هم در آن اتاق بودم و به او این مطلب را گفتند:

فلانی آیا شما به عنوان مادر رضایت می‌دهید که اگر فرزند شما باقی بود دائماً بر گناهان او افزوده می‌شد و مرتب بار او سنگین تر می‌شد؟ و این اگر بود همین بود. و الآن خدا به او لطف کرده و از این دنیا رفته و بار او دیگر کمتر است.

یعنی مسئله جدی است! حالا اینکه می‌گویند:

«إن شاء الله خدا به شما صبر بدهد و إن شاء الله بر

درجات او اضافه کند»، از این حرف‌ها نیست! این شخص گناه‌کار است و اگر بماند بارش سنگین‌تر می‌شود؛ پس خدا او را بُرد تا اینکه بار او کمتر شود. این خودش یک تسلیت است و این خودش یک تعزیت است، این واقعیت است. ﴿وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفُلُونَ﴾؛ آن مادری که الآن دل می‌سوزاند و بر فراق این فرزند گریه می‌کند، از آخرت غافل است. او نمی‌داند که هر روزی که بر زندگی این فرزند بگذرد، مرتّب آخرت او خراب می‌شود و دائماً بار آن طرف او سنگین‌تر می‌شود. اینجاست که کم‌کم دیدگاه‌ها تغییر می‌کند.

از اینجا ما می‌خواهیم به آن نکتهٔ دوّم پردازیم که فلسفه و علّت مصائبی که پروردگار به وجود می‌آورد چیست؟ چرا باید در این دنیا مصیبت باشد؟ چرا باید در این دنیا تنگناهایی وجود داشته باشد؟ چرا باید در این دنیا مرگ و میرهایی باشد؟ چرا باید در این دنیا وجود امراض و ناراحتی‌های روانی و فشارهای جانبی باشد؟ اینها برای چیست؟ - حالا ما به مطالب دیگر کاری نداریم و فعلاً در همین محدودهٔ خودمان

داریم صحبت می‌کنیم. - این انسانی که در راه خدا حرکت می‌کند، این حرکت او در راه خدا و این عبور و این قطع علائق او یعنی چه؟ و چه اثراتی بر این حرکت مترتب است؟ و چه تأثیراتی برای انسان ایجاد می‌کند که برای دیگران ایجاد نمی‌کند؟ انسان در چه وضعیتی قرار می‌گیرد که افراد دیگر از این وضعیت محروم هستند؟ فعلاً صحبت ما در اینجا است. شکی نیست در اینکه حرکت به‌سوی خدا عبارت است از عبور نفس و نفسانیات و اهواء و قطع تعلقات نسبت به مسائل و جوانبی که موجب صارفیت و مانعیت از حرکت انسان است، یعنی هرچه که نظر انسان را از خدا به‌غیر او معطوف کند.

لزوم حفظ اتحاد و انس بین دو برادر در راستای ایمان

انسان در طول زندگی خود به برادرانش اعتماد می‌کند و می‌گوید که الحمدلله ما برادرانی داریم. اینها هستند و ما با اینها زندگی می‌کنیم. اینها پشت و پناه ما هستند و ما با هم هستیم. این از یک نقطه نظر مسئله خوب و مهمی است و باید برادر با برادر متحد باشد. برادر باید با برادر خودش انس و الفت و رحیمیت را در راستای ایمان حفظ کنند. باید برادر با

برادر که هر دو از یک نسب هستند و هر دو از یک ریشه هستند این مطلب را حفظ کنند.

اما صحبت در این است یک مؤمن وقتی که به سوی خدا حرکت می کند در کنار این مسئله رَحِمِیَّت، اتِّحاد، الفت، انس و همبستگی که مورد دستور است و شارع مقدّس همه ما را بر این مسئله تحریک و تشویق و تحریض کرده است باید آن هدف اصلی را مدّ نظر داشته باشد و مبادا آن قضیه را فراموش کند. آن هدف اصلی حرکت به سوی اوست. آن حرکت اصلی عبارت است از اینکه انسان زندگی و عمر و حرکات خود را برای رسیدن به آن هدف قرار بدهد. مثل راننده ای که با سرعت زیاد در یک جاده حرکت می کند و باید همه حواس و فکر او متوجّه شرایطی که در آن قرار گرفته باشد؛ بعد شخصی از پشت با او صحبت می کند و چیزی را تعارف می کند. او به جای اینکه رانندگی اش را بکند سرش را به پشت برمی گرداند که مثلاً چایی یا شیرینی یا آن میوه را بگیرد و یک مرتبه به این طرف و به آن طرف می زند. راننده ای که باید تمام هدفش

متوجّه مقابل باشد و شرایطی را در نظر گرفته باشد که نباید سرش را بگرداند و از پشت سرش چای یا میوه یا شیرینی بگیرد، باید چهره‌اش را مستقیماً مقابل قرار بدهد و فقط دستش را حرکت بدهد نه اینکه سرش را هم برگرداند و همراه با سر، آن ماشین را هم برگرداند! و دیگر آن هدف اصلی در اینجا فانی شده است. یک میوه یا شیرینی یا چایی موجب شده است که آن هدف اصلی در اینجا برای یک مدّت کوتاه قطع شود و همان مدّت کوتاه مسئله را تمام می‌کند. حرکت تکاملی انسان مانند این راننده می‌ماند که انسان در راستای زندگی خودش به دنبال چه می‌گردد؟ برای چه حرکت می‌کند؟ چه مقصدی را دنبال می‌کند؟ مسائل دیگر، مسائل جنبی است و رعایت مسائل جنبی باید در راستای توجّه او به آن هدف قرار بگیرد.

حالا اگر توجّه به برادر، توجّه به خواهر و توجّه به اینها بیاید و آن حرکت و آن توجّه را يك قدری کم‌رنگ کند، این عایق می‌شود، این مانع می‌شود و این صارف می‌شود. يك مرتبه خدای متعال يك قضیه پیش می‌آورد

و بین اینها قطع می‌شود. عجب! كَأَنْ لَّمْ يَكُنْ شَيْئًا
 مَذْكُورًا^۱، كَأَنْ از يك مادر متولد نشده‌اند! آن‌چنان
 فاصله می‌افتد که گویا اصلاً در دو نقطهٔ مقابل هستند
 و هیچ‌گونه ارتباطی باهم ندارند و تازه به خود می‌آیند،
 عجب! این همان برادری بود که به او اعتماد داشتیم!
 اینها همان افرادی بودند که به آنها توجه داشتیم! حالا
 آن ارتباط تمام شد. این مسئله نسبت به شريك پیش
 می‌آید، این مسئله نسبت به قوم و خویش پیش می‌آید،
 این مسئله نسبت به افراد پیش می‌آید، نسبت به
 معتمدین انسان پیش می‌آید و نسبت به اموری که
 انسان به آنها وثوق دارد پیش می‌آید. اینها می‌شود
 مصیبت.

قطع ارتباط افراد با سالک، درظاهر مصیبت ولی درواقع برکت است

قطع علاقه، یک مصیبت است. فرض کنید

شخصی که انسان چهل سال با او زندگی کرده و باهم
 ارتباط دارند، باهم سلام و علیک دارند، باهم
 ارتباطات خانوادگی دارند و باهم انس و علاقه

^۱. سوره انسان (۷۶)، آیه ۱.

دارند، یک مرتبه قضیه‌ای پیش می‌آید که انگار نه انگار که اصلاً وجود خارجی داشته است و انتساب و یا رحمتی بوده است. این یک مصیبت است و مصیبت کمی هم نیست.

اما این مطلب برای فردی که در راه است یک برکت می‌شود. یک خیر می‌شود و او را تکان می‌دهد. به خود بیا! فردا این قضیه برای شخص دیگر هم اتفاق می‌افتد. از برادر می‌گذری و بسیار خوب؛ حالا بعد از آن من باب مثال سراغ شریک زندگی می‌آییم. اوّل می‌آیند و می‌گویند: سلام علیکم و با دسته گل و شیرینی و شربت و... به به، به به خوبی و خوشی تمام می‌شود. یک یا دو ماه که می‌گذرد، می‌گویند که ما با هم آمدیم، با هم پیر می‌شویم و با هم در یک قبر می‌رویم و با هم حشر پیدا می‌کنیم و از این عبارات و از این لطائف و از این مسائل خوب و خوش، و إن شاء الله که همیشه همین‌طور باشد! یک خرده که می‌گذرد - بالآخره زندگی است و بالا دارد پایین دارد، نوسان دارد، مسئله دارد، خواست هست، سلیقه هست! - بعد کم کم آن عبارت‌ها، آن تعبیرها، آن ظرافت‌ها، آن

محبت‌ها جای خود را عوض می‌کند و عبارت‌ها
یک‌قدری سنگین‌تر و قدری با ادبیات بهتر و بعد
کم‌کم به صورت دیپلماسی و مسائل سیاسی و بعد
هم کم‌کم خودمانی می‌شود - و إن شاء الله قضیه به
خودمانی نرسد! - آنچه که در دل هست مطرح
می‌شود و بعد انسان می‌بیند عجب! چه بود؟! و ما
چه نیتی داشتیم؟! چه خیال می‌کردیم؟! چه در ذهن
داشتیم؟! و فرق نمی‌کند چه مرد نسبت به زن و چه
زن نسبت به مرد، بالأخره آن هم یک دورانی بود.

البته همان‌طوری که بنده بارها عرض کردم ما
یک مثال می‌زنیم امّا نظر بزرگان، نظر اولیاء و نظر
شرع بر محبت بیشتر است، امّا این قضایا بسیاری
شرح داده شده است و دیگر نیاز به توضیح بیشتر
نیست.

علی‌کلّ حال این قضیه ممکن است برای خیلی‌ها
اتفاق بیفتد که آن توقّعات به‌صورت دیگری
درمی‌آید، آن افکار به‌صورت دیگری درمی‌آید و آن
تمنّیات و خواست‌ها به‌صورت دیگری درمی‌آید.
یک مرتبه انسان می‌بیند عجب، همه خواب و خیال

بود. آن مطالبی که در آن موقع مطرح می‌شد نه تنها
الآن خبری از آنها نیست بلکه مطالبی درمقابل آنها
مطرح می‌شود، مسائل دیگری مطرح می‌شود و
انسان یک مرتبه می‌بیند زیر پایش خالی شد. ما چه
فکر می‌کردیم، چطور شد! این هم یک ضربه
می‌شود، این هم یک مصیبت می‌شود. یعنی انسان
احساس کند آن تعلّقاتی که نفس با آنها این بنا را
نهاده بود و این بنای زندگی و زیست را در این دنیا
نهاده بود، یک مرتبه همهٔ اینها خراب شد. دو نفرند و
با هم هستند امّا باهم نیستند و فقط یک ارتباطی
وجود دارد، همین. فقط یک نوع محرّمیّتی و یک نوع
شناختی وجود دارد، همین و دیگر آن تعلّقات
نیست. در اینجا می‌گوید که این شریک زندگی ما
هم که نشد! پس حالا سراغ شخص دیگری
می‌رویم. ببینیم نسبت به فرزندانمان چه می‌گوییم؟
می‌گوییم: إن شاء الله اینها بزرگ می‌شوند و چه
می‌شوند.

البته یک وقت تصوّر نشود که این مطالبی که
خدمتتان عرض می‌کنم باید حتماً انجام بگیرد.
خدای متعال از ما نسبت به مسائل، خیلی عالم‌تر و

خیلی داناتر است و خیلی از این مطالب در پرونده دارد. ما هیچ نگران خودمان نباشیم و خیال ما از این قضیه جمع باشد. او خیلی در پرونده‌اش هست، یکی کنار می‌رود و یکی دیگر را می‌آورد. چیزی که اصلاً تصوّر نمی‌شد یک مرتبه می‌بینید پرونده‌اش باز شد؛ این دیگر از کجا آمد؟! می‌گوییم: إن شاء الله این هم به خیر باشد و مدّتی می‌گذرد. حالا اگر کسی نشنود می‌گوییم الحمدلله فعلاً مسائل خوب است! تا این را می‌گوییم دوباره یک پرونده دیگر شروع به باز شدن می‌کند. علی‌کلّ حال مطلب همین است.

وظیفه سالک: قطع علاقه از دیگران در عین عمل به تکالیف نسبت به آنها

این مسئله خیلی باید مورد توجه قرار بگیرد که انسان در این مسائلی که برای او پیش می‌آید، تا به این نقطه نرسد که در عین عمل به تکالیف و در عین رعایت ظرافت‌ها در ارتباطش با دیگران، با زن و فرزند، با افراد عائله، با رفیق و دوست، با صدیق و با رفیقش [اگر از آنها قطع علاقه نکند کار او درست نمی‌شود]. آیا بالاتر از رفیق هم هست؟! رفیق سلوکی، رفیقی که مدّت‌ها با انسان بوده و اشتراک در مسیر دارد، یک مرتبه انسان می‌بیند که اصلاً

انگارنه‌انگار سابقهٔ آشنایی وجود داشته است؛ بیست سال با هم بودند، می‌رود که می‌رود! و همهٔ آن مطالب و مسائل و همهٔ آن تعابیر، عبارات محبت‌آمیز و کلمات جذّاب و کلمات شیرین تبدیل می‌شود به عبارات و کلماتی که هر کدامش مانند یک سهم و مانند یک تیر بر قلب انسان می‌نشیند. بله، همان‌ها، می‌آیند و سرهیچ و پوچ انسان را رها می‌کنند! انسان می‌گوید: عجب! این هم از رفیق. دیگر چه کسی برای من ماند؟!

در اینجا خدا می‌گوید که حالا سراغ من بیا. به برادرت اعتماد کردی، او گذاشت و رفت. به زن خودت اعتماد کردی، گذاشت و رفت. به فرزندت اعتماد کردی، گذاشت و رفت. به پدرت و مادرت اعتماد کردی، آن‌طور شد. به همسایه‌ات اعتماد کردی، آن‌طور شد. به شریکت اعتماد کردی، آن‌طور شد. بعدش گفتی که دیگر این رفیق سلوکی حدّاقل برای ما می‌ماند و به او هم اعتماد کردی، او هم این‌طور شد؛ دیگر خود انسان می‌ماند و تنها. تازه متوجّه می‌شود که آنچه را که فرمودند درست است. درست است که گفتند:

تنها تویی تنها تویی در گوشهٔ تنهایی ام *** تنها تو

می خواهی مرا با این همه رسوایی ام^۱

فقط و فقط باید او بماند؛ این مصیبت و این

مصائبِ ناگوار می آید و این مطلب را ایجاد می کند و

این هم آسان به دست نمی آید. انسان ناراحت

می شود، بالا و پایین می کند، جِلز و وَلز می کند، هزار

خواب آشفته می بیند، با هزار کس صحبت می کند،

این مطالب را در درون خود تحمل می کند، اما باید

مواظب باشد که این کارهایی که انجام می گیرد چه

تأثیراتی در او به وجود می آورد و چه اثراتی در او

ایجاد می کند. و این محبّت خداست، وقتی که

محبّت الهی شامل حال انسان شود این گونه خواهد

شد.

پس کاری که باید انسان انجام بدهد این است که

در راستایی حرکت کند که دقیقاً عمل به تکالیف کند

و به همان کیفیتی که دستور است عمل نماید، چون

اگر انجام ندهد کارش ناقص می ماند. یعنی در عین

اینکه این مطالب را می بیند باید به وظیفه و تکلیف

^۱ . رازهای موفقیت، منصوره اتابکی.

خود عمل کند. در عین اینکه این ناگواری‌ها را می‌بیند باید از آن مسیر تخطّی نکند. برای خیلی از افراد خیلی اتّفاق می‌افتد که می‌گویند: حالا که این‌طور است پس ما هم دنبال کار خودمان برویم. حالا که این‌طور است پس ما هم به آن نحوه عمل کنیم. درحالی‌که این نحوه صحیح نیست و نمی‌گذارد اثر درست و صحیح واقع شود.

اثری که راه مُتَقَن توحید و مسیر صحیح اولیای الهی در نفس انسان باقی می‌گذارد این است که در عین اینکه این علائق قطع می‌شود، انسان طابق النعل بالنعل به تکلیف و به وظیفه خود نسبت به زن و بچّه، نسبت به شریک، نسبت به رحم، نسبت به رفیق، نسبت به افراد، نسبت به آنچه که حول و حوش او هستند و نسبت به خود، تمام اینها را موبه‌مو انجام بدهد و رعایت کند تا اینکه حتّی کسی متوجّه نشود که در نفس و دل او چه می‌گذرد. این مسئله، مسئله دقیق و بسیار ظریفی است.

من خیال می‌کنم که شاید رفقا خسته شده باشند و اگر هم رفقا خسته نشدند ولی من خسته شدم.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِأَتَوْجِّهْ بِه دَقَّتِي كِه نَسَبَت بِه اَيْن قَضِيَّه
وَجُود دَارِد اَحْسَاس مِي كَنَم كِه مَا دَر جَلْسَهٗ آيِنْدَه اَيْن
مَطْلَب رَا خَتَم مِي كَنِم. اِنْ شَاءَ اللَّهُ رَاجِع بِه هَمَاهَنَگِي
و هَم گُونِي بَيْن اَيْن دُو طَرِيق يَعْنِي اَتَّجَاه بِه سُوِي حَقَّ
و تَوَجَّه بِه ظَاهِر و تَوَجَّه بِه عَالَم تَكَالِيف كِه بَزَنگَا
تَرْبِيَت اَوْلِيَاء خِدَاسَت صَحْبَت خَوَاهَد شُد.

اِنْ شَاءَ اللَّهُ اَمِيْدَوَارِيْم كِه خِدَای مَتَعَال اَنُچِه رَا كِه
بَرَاي مَا مَقْدَرِّ مِي كَنَد اَن رَا دَر مَسِيْر تَكَامِل مَا و قَطْع
تَعَلُّقَات مَا و تَوَجَّه خَاص بِه سُوِي خُودَش قَرَار
بَدَهْد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ